

شاهنشاهی ساسانیان
پادشاهی خسرو دوم ،
بیست و هفتمین شاهنشاه ساسانی



طلوع خسرو دوم؛ آخرین شاهنشاه بزرگ ایران زمین
(590-628 میلادی)

دکتر بصیرکامجو

خسرو دوم ساسانی، که در منابع یونانی-لاتین به نام Chosroes II و در متون فارسی نو با لقب «خسرو پرویز» (یعنی خسرو پیروز) شناخته می‌شود، واپسین پادشاه مقتدر و گسترده فرمانروای شاهنشاهی ساسانی اجداد تاجیکان ، پارسها و کرد بود. دوران پادشاهی‌اش به مدت تقریباً 38 سال، یکی از پرماجرترین و پیچیده ترین فصل‌های تاریخ سیاسی ایران پیش از ورود اسلام به شمار می‌آید.

نژاد و تبار:

خسرو دوم فرزند هرمز چهارم (حکومت: 579-590 م) و نوه خسرو اول انوشیروان (حکومت: 531-579 م) بود؛ هر دو از چهره‌های برجسته و تأثیرگذار تاریخ ساسانی. دودمانی که خود را میراث دار شاهان هخامنشی و کیانیان بلخ باستان می‌دانست و بر پایه پیوند دین زرتشتی، مشروعیت سیاسی خود را توجیه می‌کرد.

درخشش در تاریکی:

پس از سرنگونی هرمز چهارم به دست ژنرال نیرومند ایرانی، بهرام چوبین، کشور دراستانه‌ی فروپاشی قرار گرفت. خسرو دوم که از دربار گریخته بود، به نزد موریس، امپراتور روم شرقی پناه برد و با حمایت نظامی او توانست سلطنت را بازپس گیرد (591 میلادی) [1].

این اتحاد میان ایران و بیزانس که در تاریخ روابط بین‌الملل آن روزگار بی‌سابقه بود، پایه‌گذار بخشی از سیاست خارجی خسرو دوم شد؛ سیاستی که بعدها به نقطه‌ی تلاقی فاجعه و شکوه انجامید.

شکوه امپراتوری در اوج جنگ‌ها

آغاز تهاجم به بیزانس:

در سال 602 میلادی، با قتل موریس، امپراتور بیزانس، به دست شورشی‌ای به نام فوکاس، خسرو دوم بهانه‌ی مشروعی برای آغاز جنگ علیه روم شرقی یافت. وی با ادعای «انتقام‌گیری از قاتلان متحدش»، به جنگی همه جانبه علیه بیزانس پرداخت [2].

فتوحات درخشان:

تا سال 615 میلادی، ارتش ساسانی به پیروزی‌هایی حیرت‌انگیز دست یافت:

– تصرف بین‌النهرین، شام و فلسطین

– فتح انطاکیه و اسکندریه در مصر

– پیشروی تا دروازه‌های قسطنطنیه (استانبول)

این فتوحات یادآور شکوه هخامنشیان بود و خسرو دوم را به یکی از پرابهت‌ترین شاهان تاریخ غرب آسیا بدل کرد. در بسیاری از منابع ایرانی و حتی رومی، وی را با لقب "پادشاه پیروز" می‌خوانند، چراکه در آن مقطع، وسعت

امپراتوری ساسانی به بیشترین میزان خود از زمان داریوش بزرگ رسید [3].

شکست، خیانت و سقوط

ضدحمله هراکلیوس :

در سال 622، هراکلیوس، امپراتور نوین بیزانس، ضدحمله‌ای بزرگ را آغاز کرد. برخلاف انتظار، او با درایت نظامی و استفاده از ناخرسندی اشراف ایرانی، موفق شد چندین پیروزی حیاتی به‌دست آورد.

در سال 626، متحد شدن بیزانس با خاقانات ترک و شکست ایرانیان در نبرد نینوا ضربه‌ای سنگین بود. این شکست نقطه‌عطفی در تاریخ ساسانی شد؛ سلسله‌ای که از درون نیز دچار فرسایش شده بود.

سرانجام تلخ :

در سال 628 میلادی، در پی افزایش نارضایتی در میان اشراف و نخبگان ایرانی نسبت به سیاست‌های خسرو دوم، فرزند او، قباد دوم (معروف به شرویه)، با تکیه بر خواست بخشی از درباریان، زمام امور را در دست گرفت. خسرو دوم پس از خلع از قدرت، بازداشت و مدتی بعد در شرایطی تراژیک از دنیا رفت. با درگذشت او، امپراتوری ساسانی وارد مرحله‌ای بحرانی شد که با بی‌ثباتی سیاسی، رقابت‌های داخلی و تضعیف ساختار حکومت مرکزی همراه بود؛ روندی که نهایتاً به فروپاشی یکی از باشکوه‌ترین امپراتوری‌های تاریخ ایران انجامید. [4].

خسرو در آینه فرهنگ و ادب ایرانی

هرچند خسرو دوم در عرصه سیاست و جنگ سرانجامی تلخ داشت، اما در حافظه فرهنگی و ادبی ایران جایگاهی بلندی یافت :

شاهنامه فردوسی :

در شاهنامه، خسرو دوم با احترام به عنوان پادشاهی دلاور، خردمند، اما گرفتار در چرخش روزگار ترسیم شده است. حماسه سرایی فردوسی، وی را از میان سردی تاریخ، به گرمی فرهنگ بازمی‌گرداند.

خسرو و شیرین :

در منظومه‌ی جاودانه‌ی خسرو و شیرین اثر نظامی گنجوی، او قهرمان عاشق‌پیشه‌ای است که در کنار سلطنت، شیفته‌ی شیرین، بانویی آرامی‌تبار و خردمند است. این روایت، تلفیقی هنرمندانه از تاریخ، عشق، و انسان‌گرایی است که خسرو را از یک شاه جنگاور به انسانی عاشق و متعالی ارتقاء می‌دهد.

سیمای تاریخی یک شاهنشاه ایرانی

خسرو پرویز، با تمام فراز و فرودهای سیاسی، جنگ‌ها و روابط خارجی، چهره‌ای برجسته از تاریخ ایران‌زمین است؛ شاهی که درخشش او در آسمان سیاست هم تراز ابرقدرت‌های جهانی آن عصر بود، اما طوفان‌های درونی و بی‌ثباتی اجتماعی او را به سرنگونی کشاند.

با این حال، در قلب تاریخ و فرهنگ ایران، خسرو دوم به عنوان نمادی از شکوه، هنر، و شور انسانی، همچنان زنده است.

نام، تبار و رویدادهای آغازین سلطنت خسرو پرویز

1 - نام و ریشه‌شناسی

نام «خسرو» صورت فارسی نوین واژه‌ای است که از فارسی میانه‌ی *Husraw* مشتق شده، و آن نیز ریشه در واژه‌ی اوستایی *Haosrauuah* دارد که معنای آن "کسی که آوازه‌ی نیک دارد" است [5]. این واژه در زبان یونانی به صورت *Chosroes* (Χοσρόης) درآمده و در عربی به شکل *Kisrā* (کسری) شهرت یافته است. لقب او در منابع ساسانی، *Abarwēz* (پرویز)، به معنای "پیروزمند" است.

در منابع گرجی قرون میانه، او با نام *K'asre Ambarvez* و در متون ارمنی، به صورت *Aprouēz Xosrov* یاد شده است [6]. چنین دگرگونی زبانی‌ای، نشان‌دهنده‌ی نفوذ فرهنگی و سیاسی شاهنشاهی ساسانی در جهان آن روزگار است.

2 - تبار و خاستگاه خانوادگی

خسرو دوم در حدود سال 570 میلادی زاده شد. پدرش هرمز چهارم (پادشاه از 579 تا 590 میلادی) و پدربزرگش، خسرو اول انوشیروان، از مهم‌ترین پادشاهان اصلاح طلب ساسانی بود [7]. مادر خسرو از خاندان اشرافی اسپهبدان (یکی از هفت خاندان بزرگ ایران) بود، هرچند نام او در منابع

نیامده است. از سوی دیگر، مادر پدرش (یعنی مادر بزرگ خسرو) دختری از خاقانات خزر بود، که پیوندی راهبردی با اقوام اوراسیا به شمار می‌رفت. دو دایی یا خویشان مادری خسرو، یعنی وندویه و ویستهام، از افراد پرنفوذ در دربار بودند و در رویدادهای مهم سیاسی نقش حیاتی داشتند [8].

3 - مناصب اولیه و فرمانروایی‌های محلی

نخستین گزارش‌های تاریخی درباره خسرو دوم مربوط به زمانی است که او در دهه 580 میلادی، در پارتاو (پایتخت آلبانیای قفقاز) به عنوان نماینده و فرماندار دولت ساسانی حضور داشت. در این مقام، او موفق شد پادشاهی ایبری (گرجستان امروزی) را منحل و آن را به یکی از استان‌های ساسانی تبدیل کند [9].

وی همچنین در ناحیه اربلا (در شمال میان‌رودان، در نزدیکی اربیل امروزی) به عنوان حاکم خدمت کرد و تجربه‌هایی در مدیریت سیاسی و نظامی به دست آورد. این خدمات، پیش‌زمینه‌ای برای سلطنت آینده‌اش شدند.

4 - بحران فرمانروایی هرمز چهارم و شورش بهرام چوبین

در سال 590 میلادی، هرمز چهارم - پدر خسرو - ژنرال پرآوازه‌اش، بهرام چوبین، را از فرماندهی خراسان برکنار کرد. این اقدام خشم بهرام را برانگیخت. او، با بهره‌گیری از محبوبیت و توان نظامی‌اش، عزم شورش برداشت. بیشتر نیروهایش، به ویژه سپاه شرقی، به او پیوستند و در مدت کوتاهی سراسر خراسان و نواحی شرقی را در کنترل گرفت [10].

بهرام چوبین، که از خاندان اشکانی بود، برای نخستین بار در تاریخ ساسانی به صورت جدی مشروعیت دودمان ساسانی را زیر سؤال برد؛ چراکه ادعا می‌کرد فرّ ایزدی (خزّه شاهی) دیگر در وجود خاندان ساسان نیست و او شایسته شاهی است [11]. این رخداد، گسستی مهم در تفکر سیاسی و دینی شاهنشاهی ساسانی به شمار می‌آید.

5 - کودتای درون‌درباری و جلوس خسرو دوم

در این شرایط، خسرو دوم تلاش کرد از بحران بهره‌برداری کند. دو تن از خویشان نزدیک مادری‌اش، یعنی وندویه و ویستهام، که از سیاست‌های هرمز چهارم دل‌خوشی نداشتند، علیه او کودتا کردند. بنابر گزارش یوشع استیلیت، نویسنده‌ی سریانی، آن دو "به یک اندازه از هرمز نفرت داشتند" [12].

در یکی از پرتلاطم‌ترین برهه‌های تاریخ ایران، و در پی اختلافات درباری، هرمز چهارم از سلطنت خلع شد و سرنوشتی تلخ یافت. در این میان، خسرو پرویز، با پشتیبانی بخشی از اشراف و بزرگان، بر تخت شاهنشاهی نشست تا نظم و شکوه ساسانی را احیا کند. اما راه آسان نبود؛ چرا که سردار نامدار ایران‌زمین، بهرام چوبین، با سپاهیان وفادار خویش به سوی تیسفون می‌تاخت، سلطنت خسرو را برنتابیده و آن را بی‌پشتوانه مشروعیت می‌دانست. این رویداد، نه تنها نزاعی بر سر تاج‌وتخت، بلکه تجلی کشاکش میان قدرت نظامی و مشروعیت شاهنشاهی در دل یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشری بود.

6 - نامه‌ی خسرو به بهرام؛ سیاست چماق و هویج

در پاسخ به تهدید بهرام، خسرو نامه‌ای خطاب به او نوشت که در منابع تاریخی بازتاب یافته است. در این نامه، او با عباراتی پرچال، مشروعیت خویش را اعلام کرد و در عین حال پیشنهاد مصالحه نیز داد. بخشی از این نامه چنین بود:

«خسرو، شاه شاهان، فرمانروای فرمانروایان، شاهزاده‌ی صلح، نجات بخش آدمیان، آن‌که از طریق اجدادش مشهور است... ما تاج‌وتخت را به‌حق تصاحب کرده ایم و هیچ رسم ایرانی را برهم نزده‌ایم... اگر خواهان رفاه خود هستی، درنگ کن و بیندیش...» [13]

بازسازی شده - نامه خسرو پرویز به بهرام چوبین (بازسازی‌شده بر پایه منابع تاریخی) :

از خسرو، پادشاه فرخنده‌نهاد و وارث تاج و تخت ساسانی، به بهرام، پسر مهران، سردار سپاه ایران :

شنیده‌ام که به نام من خطبه نمی‌خوانی و سکه به نام خویش زده‌ای، و حال آنکه نه از تخم شاهان هستی و نه از تبار کیانیان. تو را از میان هزاران سردار برگزیدیم، شمشیرت را ستودیم و در خدمت ایران‌زمین به تو اختیار دادیم، لیک تو گستاخانه سر از فرمان برتافتی و خود را درخور تاج‌وتخت دیدی.

بدان که شاهنشاهی، میراث دودمانی است که از اردشیر بابکان تا امروز، آن را با رنج و خون حفظ کرده‌اند. هم‌اکنون، بر تو واجب است که اسبان را بازگردانی، سپاه را از پایتخت دور سازی، و با فروتنی سر به آستان شاهنشاه بسایی، که شاید بزرگان درگاه شفاعت تو کنند.

اگر این را نپذیری، بدان که تیغ عدالت ما از نیام بیرون خواهد آمد و آتش خشم شاهنشاه، خرمن ناسپاسی‌ات را خواهد سوزاند.

پاسخ بهرام چوبین (در شاهنامه فردوسی):

در شاهنامه، بهرام پاسخی غرورآمیز می‌دهد که بخشی از آن چنین است :

چرا دست یازی به شاهنشهی؟

که تو مرد جنگی نه از فرهی

منم شیر مردی ز تخم ردان

ز گردان ایران یکی مهترم

تو را نیست نزد من آواز و نام

نه گوهر، نه دانش، نه فر و نه کام

منم آن‌که در جنگ، شیر ژیان

ز ننگم نیارد سخن مهربان

نترسم ز شاه و نه از تاج و گاه

اگر کوه گردد همه پر سپاه

تو را بود فرّ از نیاگان خویش

مرا زور و مردی ز بازوی خویش

نه گنج و نه تخت و نه تاج از تو خواست

مرا نام و آوازه، بس باد راست

اگر مرد جنگی و گر شهریار

بیا تا ببینی به میدان کار

ز گردان ایران کنون یافتم

که از تخم شاهی سزاوارترم

(فردوسی، شاهنامه، داستان بهرام چوبین)

این متن، بازتابی از سنت‌های دیرین ایران در توجیه قدرت سیاسی با زبان دین، ادب و خردورزی است؛ و همچنین نمایانگر تلاش برای حفظ انسجام امپراتوری بدون توسل فوری به جنگ داخلی.

7 - شکست، تبعید و بازگشت با پشتیبانی امپراتوری بیزانس

بهرام، که از نظر نظامی برتری داشت، موفق شد خسرو را از تیسفون براند. خسرو به ناچار به سوی مرزهای غربی گریخت و به موریس، امپراتور روم شرقی (بیزانس)، پناهنده شد. موریس، که پیش‌تر از بی‌احترامی هرمز چهارم به سفیران بیزانس دلخور بود، این فرصت را مغتنم شمرد و با خسرو پیمان بست: در ازای بازگرداندن تاج و تخت به خسرو، بخشی از سرزمین‌های مرزی به بیزانس واگذار شد [14].

در سال 591، خسرو با لشکری مرکب از سپاهیان بیزانسی و نیروهای وفادار ایرانی، به تیسفون بازگشت، بهرام را شکست داد و سلطنت را دوباره در اختیار گرفت. این رخداد، اگرچه سلطنت او را بازگرداند، اما وابستگی سیاسی به یک قدرت خارجی را نیز در پی داشت.

ورود خسرو به میدان سیاست جهانی

رخدادهای آغاز سلطنت خسرو دوم، سیمای یک شاه جوان را ترسیم می‌کنند که در فضای چندقطبی، میان اشراف، فرماندهان نظامی، بحران مشروعیت سلطنت و دخالت قدرت‌های بیگانه قرار گرفت. او با بهره‌گیری از تجربه‌ی محلی و یاری سیاست خارجی، تاج و تخت را حفظ کرد، اما این اتفاق، بذرهایی از بحران‌های آینده را نیز در دل خود داشت.

نبرد با بهرام چوبین و بازپس‌گیری تاج و تخت

1 - شکست اولیه و فرار خسرو دوم به بیزانس

در تابستان 590 میلادی، بهرام چوبین، سردار شورشی، به سمت تیسفون پیشروی کرد و در منطقه‌ی نهر وان، در نزدیکی پایتخت، با نیروهای وفادار به خسرو دوم درگیر شد. با آن‌که سپاه خسرو از نظر تعداد و توان در وضعیت ضعیف‌تری بود، در چند درگیری نخست توانست مقاومت کند؛ اما در نهایت روحیه خود را از دست داد و شکست خورد [15].

پس از این شکست، خسرو دوم به همراه دو دایی‌اش (وندویه و ویستهم)، همسرانش و گروه کوچکی از اشراف زادگان (حدود 30 نفر)، به قلمرو

بیزانس گریخت. تیسفون در اختیار بهرام قرار گرفت و وی خود را در همان سال، شاهنشاه ساسانی خواند و اعلام کرد که قصد دارد حکومت اشکانیان را که توسط اردشیر اول "غصب" شده بود، بازگرداند [16].

2 - بازسازی مشروعیت بهرام؛ کی بهرام ورجاوند؟

بهرام چوبین، برای مشروع جلوه دادن قدرت خود، از عناصر اسطوره‌ای و دینی زرتشتی بهره گرفت. او کوشید خود را با باورهای آخرالزمانی زرتشتی - که معتقد بود در پایان هزاره‌ی زرتشت منجی‌ای ظهور خواهد کرد - هماهنگ کند. بسیاری، بهرام را تجسم این منجی و "کی بهرام ورجاوند" می‌دانستند [17].

او حتی اقدام به ضرب سکه کرد که در آن خود را با تاج خاص و نمادهای شاهی نشان می‌داد: چهره‌ای ریش‌دار با کلاه کنگره دار و دو هلال ماه، و در پشت سکه، محراب آتش و دو همراه که نماد آیین زرتشتی بود. با این حال، بخش بزرگی از اشراف و کاهنان ساسانی همچنان به خسرو دوم وفادار ماندند [18].

3 - اتحاد با بیزانس؛ سفر به سوریه و درخواست یاری

خسرو دوم که از دربار موريس، امپراتور بیزانس، تقاضای کمک داشت، ابتدا به سوریه رفت و تلاش کرد از طریق شهر اشغالی مارتیروپولیس پیامی بفرستد؛ اما این اقدام بی‌پاسخ ماند. سپس مستقیماً برای موريس نامه فرستاد و درخواست کرد تا با حمایت بیزانس، تاج‌وتخت را بازپس گیرد [19].

موريس، با توجه به شرایط مرزی و ملاحظات سیاسی، این درخواست را پذیرفت. در ازای آن، خسرو دوم پذیرفت که:

- شهرهای آمیدا، کاره، دارا و مارتیروپولیس به بیزانس بازگردند؛

- دخالت ایران در ایبری و ارمنستان پایان یابد؛

- منطقه‌ی لازستان عملاً به نفوذ بیزانس واگذار شود [20].

4 - آغاز ضدحمله مشترک: نبردهای سرنوشت‌ساز در بین‌النهرین

در آغاز سال 591 میلادی، خسرو دوم با حمایت امپراتوری بیزانس و همکاری دو سردار برجسته‌ی رومی - کومنتیولوس از سوی غرب و جان میستاگون از سوی ارمنستان - برای بازپس‌گیری تاج و تخت و مقابله با

بهرام چوبین، به قلمرو او یورش برد. در جریان این عملیات نظامی، تحولات مهمی روی داد:

- شهرهای نصیبین و مارتیروپولیس بی‌درنگ تسلیم نیروهای متحد شدند؛
- زاتسپرهام، یکی از فرماندهان ارشد بهرام، در میدان نبرد جان باخت؛
- بریزاکیوس، فرماندهای دیگر از سپاه بهرام، در نزدیکی موصل به اسارت درآمد. در پی این شکست، با رفتار سخت‌گیرانه‌ای مواجه شد و پس از انتقال به نزد خسرو، سرنوشت تلخی یافت.

این رخدادها نقطه عطفی در بازگشت خسرو دوم به قدرت و آغاز دوران تازه‌ای در تاریخ ساسانیان به‌شمار می‌رود، هرچند بهای آن، درگیری‌های خونین داخلی و فداکاری بسیاری از سرداران ایرانی بود. [21]

سپس نیروهای خسرو و بیزانس در فوریه همان سال، شهرهای دارا و ماردین را تصرف کردند. در ماردین، خسرو دوم بار دیگر به‌عنوان شاهنشاه ایران اعلام شد. کمی بعد، یکی از وفاداران خسرو به نام ماهبد، موفق شد تیسفون را بازپس گیرد [22].

5 - حمله همزمان از شمال: شکست دیپلماسی بهرام

در شمال، نیرویی مرکب از:

8000 ایرانی تحت فرمان ویستهم و وندویه و 12'000 ارمنی تحت رهبری موشق دوم مامیکونیان به آذربادگان یورش بردند [23].

بهرام چوبین، برای جلوگیری از ائتلاف این نیروها، نامه‌ای به موشق نوشت و تلاش کرد با یادآوری ستم‌های گذشته ساسانیان بر ارمنیان، آنان را به خیانت علیه خسرو ترغیب کند. در بخشی از نامه آمده است:

«در مورد شما ارمنیانی که وفاداری بی‌موقع نشان می‌دهید، آیا خاندان ساسان سرزمین و حاکمیت شما را نابود نکردند؟... چرا پدران شما شورش کردند؟...» [24]

او وعده داد که اگر ارمنیان با او همراه شوند، بخشی از امپراتوری جدید اشکانی را تشکیل خواهند داد. اما این پیشنهاد توسط موشق رد شد.

6 - نبرد بلاراتون؛ پایان دوران بهرام چوبین

در نهایت، در نبرد بلاراتون، سپاه بهرام شکست خورد. او با حدود 4000 تن از یارانش به سمت شرق فرار کرد و به سوی نیشابور رفت. در طول مسیر، در ناحیه قومس ارتشی محلی را شکست داد، اما به رغم پیروزی‌های نظامی محدود، جایگاهی در سرزمین ایران نیافت [25].

بهرام از رود جیحون عبور کرد و به خاقانات ترک پناه برد. خاقان ترک‌ها، که احتمالاً همان بیرموده (شاهزاده‌ای که سابقاً از بهرام شکست خورده بود) بود، بهرام را پذیرفت و او را به مقام فرمانده ارتش گماشت.

بهرام حتی جان خاقان را در برابر توطئه‌ای که توسط شاهزاده‌ای به نام بیغو (احتمالاً بیغو) ترتیب داده شده بود، نجات داد و در میان ترکان به شدت محبوب شد [26].



7 - ترور بهرام چوبین به فرمان خسرو

با وجود دور بودن بهرام از مرزهای ایران، خسرو دوم او را خطری جدی می‌دانست. در نتیجه، از طریق ارسال رشوه و هدایا به دربار خاقان، به‌ویژه ملکه ترک‌ها، موفق شد زمینه‌ی ترور بهرام را فراهم کند.

این ترور نقطه‌ی پایانی بر زندگی یکی از بزرگ‌ترین سرداران نظامی تاریخ ایران و نخستین کسی بود که به طور جدی پادشاهی ساسانی را به چالش کشید [27].

باقی‌مانده‌ی نیروهای وفادار به بهرام، به شمال ایران عقب‌نشینی کردند و در شورش بعدی ویستهم (بین 1/590 تا 596 یا 600 میلادی) شرکت جستند.

تثبیت قدرت خسرو دوم و شورش ویستهم

بازپس‌گیری تاج‌وتخت توسط خسرو دوم با کمک نیروی خارجی و اتحاد با بیزانس، آغازگر فصلی تازه در شاهنشاهی ساسانی بود. او نه تنها تاج خود را بازیافت، بلکه مشروعیتش را تثبیت کرد و دشمن قدرتمندش، بهرام چوبین، را از میان برداشت.

اما وابستگی به بیزانس، واگذاری مناطق مرزی، و قدرت گرفتن بیش از حد اشراف و خاندان‌های نظامی، هشدار برای آینده‌ی پر آشوب ایران بود؛ آینده‌ای که در ادامه در برابر حملات هراکلیوس، و پس از آن، مسلمانان عرب، به محک آزمایش درخواهد آمد.



دراخمای ویستهم، استخراج شده در ری

1 - تثبیت سلطنت و سیاست‌های داخلی

پس از بازگشت پیروزمندانه به تخت پادشاهی، خسرو دوم کوشید قدرت خود را تثبیت کند و چهره‌ای متفاوت از یک شاه غالب ارائه دهد. از جمله سیاست‌های او، مدارا با اقلیت‌های دینی، به‌ویژه مسیحیان، بود.

در رأس این سیاست، شیرین، همسر نامدار و محبوب خسرو قرار داشت؛ زنی مسیحی از اهالی خوزستان که نفوذ زیادی در دربار داشت. شیرین، در نزدیکی کاخ خسرو در تیسفون، کلیسا و صومعه‌ای ساخت که بخشی از خزانه سلطنتی را برای تأمین نیازهای مالی روحانیون و خدمات مذهبی دریافت می‌کرد [28].

اقوام عرب لخمی/نصری، که پیش‌تر تابع حکومت ساسانی بودند و در اطراف حیره می‌زیستند، نیز پس از این دوره آزاد شدند تا بی‌هراس از دربار، به مسیحیت نسطوری بگروند [29].

2 - روابط دیپلماتیک با بیزانس

از سال 591 تا حدود سال 602 میلادی، روابط میان ایران ساسانی و امپراتوری روم شرقی (بیزانس) به‌طور کم‌سابقه‌ای آرام و دوستانه بود. این آرامش در مدیریت بحران‌ها نیز قابل مشاهده است.

برای مثال، بسیاری از اشراف ارمنی که به دلیل فرار از خدمت اجباری در لشکرکشی‌های امپراتور موریس به بالکان، از بیزانس گریخته بودند، در ایران پناهنده شدند و حتی به مقام‌های بالا دست یافتند [30].

همکاری ایران و بیزانس تا آنجا پیش رفت که اگر یکی از این اشراف قصد شورش علیه امپراتوری متبوع سابق خود داشت، حکومت ایران برای حفظ ثبات، با بیزانس هماهنگ می‌شد تا از بحران جلوگیری شود. (این بخش در منابع نیازمند تأیید مستقلی است) [31].

3 - اعطای مناصب به خاندان اسپهبدان و آغاز شکاف

در پی تثبیت قدرت، خسرو دوم تصمیم گرفت دایی‌های مادری خود را که در بازگرداندن او به تخت شاهی نقش کلیدی داشتند، پاداش دهد:

– وندویه به مقام وزیر اعظم و خزانه دار منصوب شد؛

– ویستهم، پست نظامی بسیار مهم اسپهبد شرق را بر عهده گرفت که شامل خراسان و تبرستان بود [32].

اما این اقتدار روبه افزایش خاندان اسپهبدان، به ویژه محبوبیت و نفوذ ویستهم، به زودی خسرو را نگران کرد. افزون بر آن، خسرو در تلاش برای فاصله گرفتن از جنایت قتل پدرش، هرگز چهارم، تصمیم گرفت از دایی‌هایش عبور کند.

بر اساس یک منبع سریانی، وندویه در حالی که قصد فرار به سوی برادرش را داشت، دستگیر و به کیفر مرگ مجازات شد [33].

4 - شورش ویستهم: دومین بحران داخلی

پس از خبر قتل وندویه، ویستهم دست به شورش زد. به روایت دینوری، او نامه‌ای خطاب به خسرو نوشت و در آن مشروعیت ساسانیان را زیر سؤال برد:

«تو برای حکومت از من شایسته تر نیستی. در واقع، من به دلیل تبارم از داریوش، پسر داریوش، که با اسکندر جنگید، شایسته تر هستم. شما ساسانیان

با فریب بر ما اشکانیان برتری یافتید و با ما بی‌عدالتی کردید. جد شما ساسان چیزی بیش از یک چوپان نبود.» [34]

– شورش ویستهم به سرعت گسترش یافت:

– بقایا و حامیان بهرام چوبین به او پیوستند؛

– ویستهم با گوردیا، خواهر بهرام، ازدواج کرد تا مشروعیت بیشتری به شورش خود بدهد؛

او موفق شد کنترل بخش بزرگی از شرق و شمال ایران را به دست گیرد؛ از رود جیحون در شرق تا اردبیل در غرب [35].

حتی در فرارود نیز ویستهم لشکرکشی کرد و شاهزادگان هپتالی (شاوگ و پاروک) را مطیع خود ساخت.

5 – سرنوشت شورش ویستهم؛ سقوط در قومن

هرچند خسرو چندین بار لشکر به مقابله با ویستهم فرستاد، اما موفق به سرکوب کامل شورش نشد. ویستهم به کوهستان‌های گیلان عقب‌نشینی کرد، در حالی‌که گروه‌هایی از ارتش سلطنتی، از جمله ارمنیان، از خسرو جدا شده و به او پیوستند [36].

در نهایت، خسرو از سردار ارمنی، سمبات باگراتونی، درخواست کمک کرد. در نبرد قومن، ویستهم به دست پاروک (یا بنا به روایتی دیگر، توسط همسرش گوردیا) ترور شد. با این حال، نیروهای ارتش سلطنتی را در همان نبرد شکست دادند و لازم شد که در سال بعد، سمبات با لشکری دیگر شورش را کاملاً سرکوب کند [37].

از روی سکه‌های ویستهم، معلوم می‌شود که این شورش تقریباً هفت سال به درازا کشیده است. با آن‌که تاریخ دقیقی در منابع ذکر نشده، بیشتر پژوهشگران تاریخ شورش را بین 590–596 میلادی می‌دانند. اما برخی مانند پروانه پورشریعتی و هاوارد-جانستون آن را به سال‌های 594 / 5 تا 600 میلادی مربوط می‌دانند [38].

شاهنشاهی روی لبه تیغ

خسرو دوم با تثبیت تاج و تخت و حذف رقبای داخلی، برای مدتی ثباتی نسبی در ایران ایجاد کرد. اما آنچه آشکار است، این است که قدرت بیش‌ازحد خاندان‌های اشرافی مانند اسپهبدان، ساختار حکمرانی را شکننده کرده بود.

اگرچه شورش ویستهم سرکوب شد، اما نشانه‌ای بود از این‌که سلطنت ساسانی در آستانه زوال، گرفتار شبکه‌ای از وفاداری‌های طایفه‌ای،

رقابت‌های درونی، و بحران مشروعیت است — وضعیتی که در دهه آینده، با حمله هراکلیوس و سپس مسلمانان عرب، به فروپاشی نهایی خواهد انجامید.

اوج امپراتوری خسرو پرویز و مسیر به سوی جنگ بزرگ

1 - انقراض حکومت لخمیان در حیره

در سال 600 میلادی، خسرو دوم فرمان حذف النعمان سوم، آخرین پادشاه سلسله‌ی عرب لخمی در حیره را صادر کرد. روایت‌ها درباره علت این تصمیم مختلف‌اند، اما مشهورترین روایت، امتناع نعمان از ازدواج با دختر خسرو (الحرقه) و اهانت او به زنان ایرانی عنوان شده است [39].

با سقوط حیره، که دولت حائل میان ساسانیان و قبایل عرب شبه‌جزیره بود، مرزهای غربی ایران آسیب پذیر شد. این اقدام موجب شد دولت مرکزی مستقیماً دفاع از مرزهای بیابانی را بر عهده گیرد؛ اما این تصمیم راهبردی، زمینه‌ساز نفوذ آسان‌تر سپاه خلفای مسلمان به جنوب عراق شد، که کمتر از یک دهه پس از مرگ خسرو دوم، به تحقق پیوست [40].

2 - آغاز جنگ ایران و بیزانس (602-628 میلادی)

در سال 602 میلادی، امپراتور موريس، متحد سابق خسرو دوم، به‌دست ژنرال فوکاس کشته شد که تاج‌وتخت را غصب کرده بود. خسرو، این رخداد را بهانه‌ی حمله‌ای گسترده به بیزانس قرار داد؛ با ادعای انتقام‌گیری از قاتلان موريس، اما هدف واقعی‌اش گسترش قلمرو ساسانی بود [41].

خسرو با همکاری ژنرال‌هایش، به‌ویژه :

شهربرازو شاهین و همن زادگان .

در سال 604 میلادی شهرهای دارا و ادسا را تصرف کرد و قلمروهایی را که پیش‌تر به موريس واگذار کرده بود، بازپس گرفت. با این فتوحات، مرز ایران و روم به وضعیت پیش از سال 591 بازگشت [42].

خسرو پس از این پیروزی‌های اولیه، خود از میدان جنگ کناره‌گیری کرد و اداره جنگ را به ژنرال‌هایش واگذار کرد. ارتش ایران به سوریه، آسیای صغیر، و سپس تا دروازه‌های قسطنطنیه پیشروی کرد. در سال 608، نیروهای شهربراز به کالسدون (آن‌سوی بسفر، مقابل قسطنطنیه) رسیدند [43].

3 - پاسخ هراکلیوس و شکست دیپلماسی

در سال 610 میلادی، ژنرال هراکلیوس در بیزانس علیه فوکاس شورش کرد و پس از کشتن او، خود به عنوان امپراتور تاجگذاری نمود.

هراکلیوس برای حفظ صلح، سفیرانی به دربار خسرو فرستاد. اما خسرو این صلح را رد کرد و با اشاره به مشروعیت تئودوسیوس (فرزند موریس) اظهار داشت:

«پادشاهی به من تعلق دارد. تئودوسیوس را به عنوان امپراتور خواهم نشانند... اما تا زمانی که هراکلیوس را اسیر نکنم، دست از جنگ نمی‌کشم» [44].

خسرو سپس دستور حذف دیپلمات‌های بیزانس را صادر کرد؛ اقدامی که روابط را به کلی تیره کرد و آغازگر فاز دوم جنگ شد.

4 - فتوحات بزرگ ایران در شام، فلسطین، مصر و آناتولی

در سال‌های 613-614، ژنرال شهربراز دمشق و اورشلیم را تصرف کرد. در اورشلیم، صلیب راستین (مقدس‌ترین نماد مسیحیان) به دست ایرانیان افتاد و به عنوان غنیمت به تیسفون برده شد [45].

کمی پس از آن، شاهین از طریق آناتولی (آسیای صغیر) پیشروی کرد و بیزانسی‌ها را یکی پس از دیگری شکست داد. در سال 618، شاهین موفق شد مصر را فتح کند؛ رویدادی بی‌سابقه که نشانگر وسعت بی‌نظیر فتوحات ایران در غرب بود [46].

در این دوران، بیزانس درگیر:

- جنگ‌های داخلی؛

- فشار اقوام آوار و اسلاو از شمال بالکان؛

- و ضعف سیاسی در پایتخت بود.

در سال‌های 622 تا 623 میلادی، ساسانیان حتی موفق شدند جزایری مانند رودس و بخش‌هایی از دریای اژه شرقی را تصرف کرده و قسطنطنیه (استانبول) را از طریق دریا تهدید کنند [47].

نامیدی به حدی بود که هراکلیوس انتقال پایتخت به کارتاژ (در شمال آفریقا) را جدی بررسی کرد.

5 - حمله ترک - هفتالی‌ها به ایران و دفاع در شرق

در حدود سال 606 یا 607 میلادی، امپراتوری ساسانی با تهدیدی جدی در شرق مواجه شد: هجوم ترک-هفتالی‌ها (احتمالاً شاخه‌ای از هون‌ها) تا نواحی اصفهان پیش آمدند.

در پاسخ، خسرو دوم سردار ارمنی نامدار، سمبات چهارم باگراتونی را از ارمنستان فراخواند و با همکاری شاهزاده‌ای ایرانی به نام داتویان، برای دفع مهاجمان به شرق فرستاد [48].

سمبات موفق شد:

- نیروهای دشمن را در شرق خراسان شکست دهد؛

- قلمرو آن‌ها را غارت کند؛

- و پادشاه هفتالی‌ها را در نبرد تن به تن به قتل برساند.

در پاسخ، خسرو دوم به سمبات لقب "خسرو شون" (شادی خسرو) اعطا کرد. همچنین پسر سمبات، ورازتیروتس دوم باگراتونی، لقب "جاویتین خسرو" (خسرو جاودان) دریافت کرد [49].

روایت مورخ ارمنی، سبئوس، چنین نقل می‌کند:

«او [خسرو] فرمان داد فیلی عظیم بیاورند، و ورازتیروتس را بر آن بنشانند... سپس دستور داد گنجینه‌هایی را بر مردم فرو ریزند و به سمبات هروورتاک رضایت بنویسند و او را با شکوه بازگردانند...» [50].

سمبات، از سرداران برجسته دوران خسرو، در بیست و هشتمین سال سلطنت شاه درگذشت.

شاهی بر فراز قدرت، نزدیک به پرتگاه

در این دوره، خسرو دوم به‌درستی "شاهنشاه آسیا" لقب گرفت. فتوحات او ایران را به گسترده‌ترین مرزهایش پس از هخامنشیان رساند.

او هم در غرب (تا مصر و شام) و هم در شرق (تا خراسان) پیروزی‌های خیرمکنده‌ای به‌دست آورد. اما زیربنای این امپراتوری، بر بستر ناپایداری قرار داشت:

- وابستگی به ژنرال‌ها؛

- ضعف در پشت‌جبهه؛

- فشار مالی و سیاسی؛

– و افزایش ناراضی‌های داخلی...

همه این‌ها زمینه را برای ضد حمله بزرگ هراکلیوس در اواخر دهه 620 میلادی فراهم کرد؛ رویدادی که خسرو را به سرانجامی سقوط کشاند، و امپراتوری را به آستانه انقراض رساند.

حمله متقابل بیزانس، سقوط خسرو دوم

و پایان یک دوران

1 – تجدید حیات بیزانس و حمله هراکلیوس

با وجود اوج فتوحات خسرو دوم، در سال 622 میلادی، امپراتور هراکلیوس موفق شد با سازمان‌دهی دوباره ارتش بیزانس، توازن جنگ را تغییر دهد. او در گام نخست به شمال آذربادگان لشکر کشید؛ جایی که با فرخ‌هرمز و پسرش رستم فرخ زاد – که از حکومت خسرو جدا شده بودند – متحد شد [51].

در این لشکرکشی، شهرها و معابد بسیاری – از جمله معبد آذرگشنسپ (در شیز) که از مقدس‌ترین مراکز آتشکده‌ای ایران بود – غارت شد. این غارت ضربه‌ای بزرگ به مشروعیت دینی شاهنشاه وارد کرد [52].

2 – محاصره ناموفق قسطنطنیه (استانبول) (626 میلادی)

در همان سال، ژنرال شهربراز، از سوی خسرو مأمور شد تا با همکاری اقوام آوار و اسلاو، قسطنطنیه را محاصره کند. اما این محاصره شکست خورد:

– آوارها فاقد فناوری لازم برای حمله به دیوارهای مستحکم شهر بودند،

– ایرانیان به دلیل نداشتن نیروی دریایی قوی، نمی‌توانستند نیروهای خود را از تنگه بسفر عبور دهند و به متحدانشان بپیوندند،

– دیوارهای دریایی و زمینی قسطنطنیه مقاومت بالایی داشت،

– کمبود آذوقه، آوارها را مجبور به عقب‌نشینی کرد.

شهربراز نیز ناچار شد ارتش خود را در سال 628 از آناتولی بیرون بکشد [53].

3 - نبرد نینوا (627) و سقوط تیسفون

در سال 627 میلادی، هراکلیوس در نبرد معروف نینوا، ارتش ایران را شکست داد و به سمت تیسفون پیشروی کرد. در این زمان، خسرو دوم از پایتخت به اقامتگاه محبوبش در دستگرد گریخت، اما هراکلیوس آنجا را تصرف و غارت کرد [54].

این رویداد، روانه شدن مستقیم دشمن به قلب ایران و ناتوانی شاه در دفاع از پایتخت، ضربه‌ای حیثیتی بود که قدرت خسرو را در نظر نخبگان ایرانی متزلزل کرد.

4 - کودتا و سقوط خسرو دوم

در پی بحران‌های پی‌درپی، اتحاد اشراف و خاندان‌های بزرگ علیه شاه تشکیل شد. در رأس این اتحاد، خانواده‌های:

– فرخ‌هرمز و فرزندان (از خاندان اسپهبدان)،

– شهربراز (از خاندان مهران)،

– وراز تیروتس دوم باگراتونی (نماینده خاندان ارمنی)،

– و کنادبک از خاندان کنارنگیان قرار داشتند [55].

در شب 25 فوریه سال 628، نگهبانان تیسفون، به‌جای نام خسرو، نام پسرش شیرویه را فریاد زدند؛ نشانه‌ای از وقوع کودتا. شیرویه، با کمک سردارش آسپاد گشنسپ، پایتخت را تصرف و پدرش را در خانه‌ای به نام مهرسپند (ماراسپند) زندانی کرد.

خسرو، که متهم به فساد، شکست نظامی و استبداد شده بود، در یک محاکمه صوری، از همه اتهامات دفاع کرد، اما بی‌فایده بود.

سه روز بعد، به فرمان قباد دوم (شیرویه)، خسرو دوم توسط مهر هر مزد از شاهنشاهی حذف شد [56].

در پی حذف تدریجی مدعیان سلطنت، انعقاد صلح با بیزانس و از میان رفتن پشتوانه مشروعیت سیاسی خاندان شاهنشاهی، بنیان قدرت مرکزی ساسانیان به‌شدت تضعیف شد و جای خود را به بحران‌های پیاپی و بی‌ثباتی گسترده داد.

قباد دوم پس از رسیدن به قدرت، در اقدامی شتابزده و برای تحکیم موقعیت خود، برادران و برادرزادگانش – از جمله مردانشاه، ولیعهد مورد حمایت خسرو پرویز – را از میان برداشت. این تصمیم، اگرچه با هدف تثبیت قدرت اتخاذ شد، اما عملاً دودمان ساسانی را از وجود جانشینان شایسته و

مشروع محروم ساخت و بنیان سیاسی شاهنشاهی را بیش از پیش تضعیف کرد. [57]

برخی مورخان این اقدام قباد دوم را نشانه‌ای از بحرانی شدن ساختار قدرت در واپسین سال‌های شاهنشاهی ساسانی دانسته‌اند و آن را یکی از عوامل شتابگیری فروپاشی سیاسی در این دوره به‌شمار آورده‌اند. دختران خسرو پرویز، بوراندخت و آرمیدخت، نیز در روایت‌ها و منابع، با نگاهی انتقادی از این رفتار یاد کرده‌اند.

سپس، قباد دوم با حمایت بزرگان، با هراکلیوس وارد صلح‌نامه‌ای رسمی شد که طی آن بیزانس :

– کلیه سرزمین‌های از دست رفته را بازپس گرفت؛

– اسیران آزاد شدند؛

– و صلیب مقدس اورشلیم به امپراتوری بازگردانده شد [58].

6 – زوال کامل و پایان عصر شاهنشاهی

پس از مرگ خسرو و دوره کوتاه پادشاهی قباد دوم، ایران وارد دوره‌ای از جنگ داخلی، شورش اشراف، و تجزیه دربار شد.

رقابت دیرین میان خاندان‌های پارتی (پهلَو) و پارسی (پارسیگ) برای تصاحب منابع و نفوذ، اوج گرفت.

در این دوران، شاهان متعددی با عمر حکومت چندماهه تاج‌گذاری و حذف شدند.

وضعیتی که تنها با جلوس یزدگرد سوم - نوۀ خسرو دوم - در کودکی، اندکی از بحران کاست، اما دیگر امپراتوری نفس‌های آخر را می‌کشید [59].

تنها چند سال پس از این وقایع، خلافت اسلامی با حمله به ایران در سال 633 میلادی آغاز کرد، و در سال 651 میلادی، با مرگ یزدگرد، تاریخ ساسانیان پایان یافت.

افول شکوه، آغاز سقوط

خسرو دوم، شاهی بود که ایران را به بزرگترین وسعت پس از هخامنشیان رساند؛ اما در عین حال، در پایان عمرش، پایه‌های همان امپراتوری را از دست داد.

شکست از بیزانس، کودتای داخلی، اعدام‌های درباری، و فروپاشی نظم اشرافی، همه عواملی بودند که سلطنت باستانی ایران را به نقطه بی‌بازگشت کشاندند.

و بدین ترتیب، سلسله‌ای که با اردشیر بابکان در سال 224 میلادی آغاز شده بود، در کمتر از دو دهه پس از خسرو دوم، به پایان رسید.

سیاست‌ها و باورهای مذهبی خسرو دوم

1 - خسرو دوم و آیین زرتشت

خسرو دوم، همانند بیشتر پادشاهان ساسانی، خود را پاسدار آیین زرتشتی می‌دانست و مشروعیت شاهی او نیز در چارچوب مفاهیم سنتی «فرّه ایزدی» و «شاهنشاهی ایرانشهر» تعریف می‌شد. با این حال، او در عمل سیاستی نسبتاً بازتر و انعطاف‌پذیرتر در قبال اقلیت‌های دینی به‌ویژه مسیحیان اتخاذ کرد [60].

از قرن پنجم میلادی به بعد، شاهان ساسانی دریافته بودند که برای بقای نظم سیاسی در سرزمینی گسترده با جمعیت مذهبی متنوع، باید این اقلیت‌ها را در ساختار حکومتی خود ادغام کنند. بر همین اساس، مسیحیان و یهودیان (ولی نه مانویان) در قالب شهروندان ایرانشهر پذیرفته می‌شدند [61].

2 - سیاست‌های دینی در دوران خسرو: حمایت از مسیحیان مونوفیزیت

در دوره خسرو، جدال دینی درون مسیحیت ساسانی بین نسطوریان و مونوفیزیت‌ها در جریان بود. خسرو دوم، برخلاف اسلاف خود، حمایت از مونوفیزیت‌ها را در پیش گرفت. این سیاست احتمالاً تحت نفوذ همسرش شیرین و پزشک معروف دربار، جبرئیل سنجاری، صورت گرفت که هر دو از مونوفیزیت‌ها بودند [62].

مونوفیزیت‌ها (Monophysites) پیروان شاخه‌ای از مسیحیت بودند که باور داشتند:

عیسی مسیح تنها یک ذات (طبیعت) دارد، و آن هم ذات الهی است.

خسرو در برخی موارد حتی به زیارتگاه‌های مسیحی هدیه و پول می‌داد. در منابع ارمنی، این رفتار او چنان چشمگیر آمده که برخی گمان کرده‌اند او خود مسیحی شده بود [63]. اما به‌نظر می‌رسد سیاست مذهبی خسرو،

بیشتر ماهیتی سیاسی داشت تا اعتقادی؛ یعنی تلاش برای جذب مسیحیان و نخبگان غیرزرتشتی به ساختار قدرت، به‌ویژه در مناطقی همچون ارمنستان، آذربایجان و بین‌النهرین.

3 - مدارا و سرکوب متناوب

در سال 591 میلادی، پس از بازگشت خسرو به قدرت، در نتیجه مذاکرات با امپراتور بیزانس، فرمانی صادر شد که به موجب آن، تبلیغ دین ممنوع اعلام شد؛ اما حق داشتن دین محفوظ بود. این فرمان شکل جدیدی از «مدارا تحت کنترل» را در ساختار ساسانیان به ثبت رساند [64].

با این حال، پس از مرگ امپراتور موریس (متحد خسرو) در سال 602 میلادی، خسرو به‌تدریج به الگوی سنتی ساسانیان بازگشت: یعنی مدارا با اقلیت‌ها تا زمانی که در سیاست دخالت نکنند، و سرکوب در صورت تهدید ساختار سلطنتی.

به گفته مورخ معاصر، نینا گارسویان، خسرو در این دوران «میان مدارا و سرکوب در نوسان بود» [65]. در همین دوره، چند تن از اسقف‌ها و روحانیون برجسته مسیحی حذف شدند، هرچند ارتباط آنان با ساختارهای بیگانه یا شورش، هنوز در منابع قطعی نیست.

4 - ادغام نخبگان مسیحی در ساختار ساسانی

خسرو برای اداره قلمرو گسترده خود، به‌ویژه در زمان جنگ با بیزانس، بسیاری از نخبگان مسیحی را به درون ساختار نظامی و اداری ساسانی وارد کرد. این اقدام به‌منظور تثبیت کنترل بر مناطق مرزی و افزایش انسجام در زمان بحران صورت گرفت.

از جمله چهره‌های برجسته این دوره :

موشق دوم مامیکونیان: اشراف‌زاده ارمنی که به رغم پیشنهاد بهرام چوبین برای خیانت، جانب خسرو را گرفت و در تاریخ‌نگاری رسمی ستایش شد.

سمبات چهارم باگراتونی: یکی از پرنفوذترین فرماندهان مرزی در دوره خسرو که به فرماندهی گرگان - یکی از حساس‌ترین نقاط مرزی با ترک‌ها و هون‌ها - رسید [66].

در ادامه، سمبات به عنوان رئیس حوزه قضایی نظامی قفقاز منصوب شد و خاندان او، باگراتونی‌ها، به یکی از ستون‌های اقتدار شاهنشاهی در منطقه تبدیل شدند.

5 - وضعیت دین زرتشتی در دوران خسرو

با وجود نقش نمادین خسرو در حفظ آیین زرتشت، منابع تاریخی نشان می‌دهند که دین رسمی کشور در این دوران با ضعف و رکود فکری مواجه شده بود.

به گفته‌ی ایران‌شناس برجسته ریچارد نلسون فرای، کلیسای زرتشتی در زمان خسرو «بیشتر به خاطر علاقه به تجمل شناخته می‌شد تا تفکر و اخلاق دینی» [67]. اگرچه خسرو در برخی مناطق آتشکده‌هایی ساخت یا بازسازی کرد، اما ساختار کلی روحانیت زرتشتی در این دوران، از نظر فکری ضعیف و از نظر اجتماعی منزوی شده بود.

دین و سیاست در خدمت امپراتوری

سیاست مذهبی خسرو دوم، آمیزه‌ای بود از:

- حفظ مشروعیت شاهی زرتشتی،

- ادغام اقلیت‌ها برای تقویت مرزها،

- و بهره برداری سیاسی از شکاف‌های درون مذهبی مسیحیان.

او با وجود حفظ ظاهر سنتی، در عمل راهی متفاوت از برخی نیاکان خود پیمود و از دین، ابزاری برای مدیریت قدرت در یک امپراتوری متکثر و چندفرهنگی ساخت. این سیاست، در کوتاهمدت، تثبیت امپراتوری را ممکن ساخت؛ اما در بلندمدت، انسجام دینی و سیاسی ایران‌شهر را با چالش‌هایی جدی مواجه کرد.

موسیقی، هنر و شکوه پادشاهی در دوران خسرو دوم

1 - عصر طلایی موسیقی در دربار خسرو پرویز

دوران سلطنت خسرو دوم ساسانی، بدون تردید، یکی از درخشان‌ترین ادوار تاریخ موسیقی ایران باستان به‌شمار می‌رود. شاهانی چون اردشیر بابکان، بهرام گور و خسرو انوشیروان پیش‌تر علاقه‌مندی‌هایی به هنر موسیقی نشان داده بودند، اما در دوران خسرو دوم، موسیقی نه تنها دربار، بلکه فضای اجتماعی، ادبی و حتی سیاسی ایران‌شهر را در بر گرفت [68].

در این دوره، نام چند تن از نوازندگان و موسیقی‌دانان برجسته در منابع آمده است:

1 - **باربد:** موسیقی‌دان درباری و خالق نظام دستگاهی در موسیقی ساسانی؛

2 - بامشاد: نوازنده چیره‌دست؛

3 - سرکش: موسیقی‌دان مکتبی و جدی؛

4 - ناگیسا: نوازنده و احتمالاً آهنگساز زن.

باربد به‌ویژه در ادبیات فارسی پس از اسلام، همچون شاهنامه فردوسی و خسرو و شیرین نظامی، به‌عنوان نماد اوج هنر دربار ساسانی ستوده شده است. او نظامی از سی لحن (برای روزهای ماه)، هفت لحن خسروانی (برای ایام هفته) و سیصد دستان ساخته بود که از نظر ساختاری به شکل‌گیری موسیقی دستگاهی ایرانی انجامید [69].

2 - بازگشت هنر نقش‌برجسته؛ طاق بستان و ایوان بزرگ

خسرو دوم رسم کهن و باشکوه نقش‌برجسته‌سازی در صخره را که از زمان شاپور سوم به‌فراموشی سپرده شده بود، احیا کرد. مهم‌ترین اثر به‌جا مانده از او، ایوان بزرگ در طاق بستان (کرمانشاه کنونی) است؛ یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های هنر سنگ‌تراشی در خاور نزدیک [70].

نقش برجسته‌های سنگی



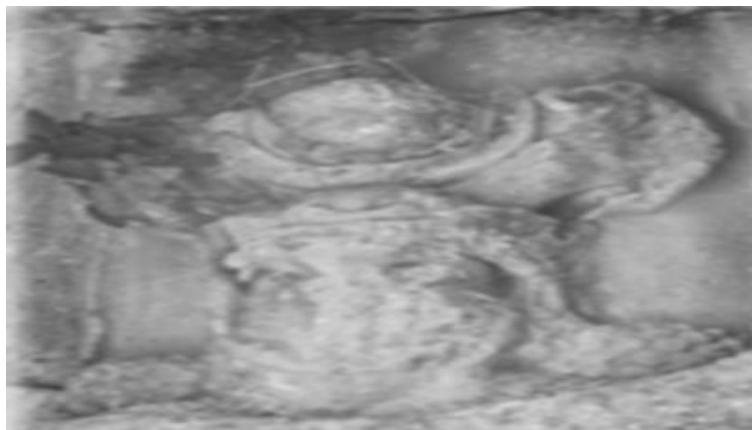
در این نقش‌برجسته‌ی باشکوه:

در مرکز: پادشاه، خسرو دوم (خسرو پرویز)، با ردای فاخر و تاجی بلند دیده می‌شود.

سمت راست او: ایزد اهورامزدا قرار دارد، که دیهیم سلطنتی (تاج نواردار) را به پادشاه می‌سپارد؛ نماد مشروعیت ایزدی.

سمت چپ او: ایزدبانوی آناهیتا (اله آب و باروری)، که گاه به‌صورت نگهدارنده‌ی جام یا نماد دیگری از برکت و حفاظت ایزدی نمایش

می‌یابد. پادشاه بر روی سکویی سنگی ایستاده، که نمادی از جایگاه بلند و فره ایزدی اوست. [71].



سنگ نقش برجسته خسرو دوم در طول تاجگذاری



در این بخش، خسرو سوار بر اسب، با زره کامل، نیزه و سپر تصویر شده است. هاله‌ای نورانی گرد سر او نقش بسته که به تعبیر هاوارد-جانستون، نمادی از فره (Khwarrah) یا شکوه ایزدی پادشاه است [72].



در سمت چپ، صحنه‌ای از شکار گراز، خسرو را در قایقی با کمان در دست نشان می‌دهد. در سمت راست، صحنه شکار گوزن آمده است، که

نیمه‌کاره باقی مانده و احتمالاً به دلیل سقوط خسرو و شکست سیاسی او ناتمام ماند.



نقش برجسته سنگی ناتمام در پنل سمت راست، شکار گوزن را به تصویر می‌کشد.



نقش برجسته سنگی ناتمام در پنل سمت راست، شکار گوزن را به تصویر می‌کشد.

این برگ از نسخه خطی والترز W.659 کوه بیستون و حکاکی‌های خسرو، شیرین و فرهاد را به تصویر می‌کشد.

3 – روایت‌نگاری تصویر در نسخه‌های خطی

در نسخه‌های تصویری سده‌های بعد، از جمله نسخه مشهور والترز W.659، صحنه‌هایی از زندگی خسرو، کوه بیستون، داستان شیرین و فرهاد، و شکارگاه‌ها ترسیم شده‌اند. این آثار هنری نشان می‌دهد که تصویری اسطوره‌ای از خسرو در ذهن جمعی ایرانیان و فارسی‌زبانان باقی مانده بود [73].

4 - نمادشناسی شاهنشاهی در سکه‌های خسرو دوم

خسرو دوم اصلاحاتی بنیادی در نمادهای سلطنتی سکه‌ها انجام داد که حامل مفاهیم ایدئولوژیک بودند. یکی از بارزترین نشانه‌ها، درج عبارت زیر روی دینارهای طلای سلطنتی بود:



دینار طلای خسرو دوم، ضرب شده در 6/625.

GDH abzōt

به معنای: «خسرو، شکوه سلطنتی را افزوده است.»

عبارت «Khūsro Khwarrah abzōt» (خسرو، افزایش‌دهنده فره شاهی) بر شکوه ایزدی و فره او تأکید می‌کرد [74].

– بازگرداندن عنوان "شاهنشاه"

او همچنین، عنوان شاهنشاه (شاه شاهان) را که از زمان پیروز اول (459–484) دیگر روی سکه‌ها دیده نمی‌شد، احیا کرد. به گفته شایگان، این اقدام احتمالاً در واکنش به رقابت نمادین با بیزانس و در جهت احیای ایدئولوژی شاهنشاهی هخامنشی صورت گرفت [75].

جالب آن‌که دو جانشین بلافاصله او، یعنی:

قباد دوم و اردشیر سوم، دیگر از این عنوان استفاده نکردند؛ که به تعبیر پژوهشگران، نشانگر تلاش برای فاصله‌گیری از خودکامگی و افراطگرایی خسرو بود.

نتیجه‌گیری: فرهنگ به مثابه ابزار قدرت نرم

در دوران خسرو دوم، شکوه فرهنگی و هنری در سطحی بی‌سابقه به اوج رسید:

– موسیقی دربار تبدیل به نماد هویت ایران‌شهر شد؛

– هنر سنگ‌تراشی، تلفیقی از باور دینی و نمایش قدرت بود؛

– و سکه‌ها حامل نمادهای فرهیختگی سلطنتی و مشروعیت دینی بودند. اما، همان‌طور که فرهنگ به قدرت سیاسی خدمت کرد، سقوط سیاسی خسرو نیز موجب توقف بسیاری از این شکوه‌ها شد. در نهایت، میراث فرهنگی او در حافظه تاریخی ایران باقی ماند، حتی اگر سلطنتش به پایان رسید.

خسرو دوم در سنت اسلامی و منابع متأخر

1 - خسرو دوم و پیامبر اسلام در سنت اسلامی

در روایت‌های سنت اسلامی، خسرو دوم با نام کسری (کسری) شناخته می‌شود و نقش برجسته‌ای در داستان‌های مربوط به دعوت جهانی پیامبر اسلام دارد. یکی از مهم‌ترین این روایت‌ها، ماجرای نامه پیامبر اسلام به خسرو دوم است، که در منابع چون طبری، ابن اسحاق، بلاذری و ابن سعد آمده است [76].

بر اساس این گزارشات، پیامبر اسلام نامه‌ای به خسرو دوم نوشت که در آن از او خواسته شده بود تا به اسلام ایمان آورد. بخشی از متن نامه چنین نقل شده است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد، رسول خدا، به کسری، بزرگ ایرانیان... اسلام بیاور تا در امان بمانی. اگر امتناع کنی، گناه مجوس بر عهده تو خواهد بود.» [77]

– واکنش خسرو دوم :

طبق این روایت‌ها، خسرو دوم با تکبر شاهانه، نامه را پاره کرد و گفت:

«بنده‌ای از رعایای من، نامش را پیش از من می‌نویسد؟»

او سپس به باذان، فرماندار ساسانی در یمن، فرمان داد تا دو نماینده به مدینه بفرستد و پیامبر اسلام را دستگیر و نزد او بیاورند.

اما به گفته منابع اسلامی، پیامبر در پاسخ، خبر داد که خسرو دوم به دست پسرش کشته شده و پس از چند روز، خبر واقعی مرگ خسرو از سوی دربار ایران به یمن رسید؛ ماجرای که به گفته منابع اسلامی، موجب اسلام‌آوردن باذان شد و پیامبر او را در منصب حکومتی‌اش ابقا کرد [78].

تحلیل تاریخی این روایت:

در تحلیل تاریخی، این روایت‌ها را باید در چارچوب رقابت ایدئولوژیک میان نظام شاهنشاهی ساسانی و گفتمان دینی نوظهور اسلام بررسی کرد.

صرف‌نظر از دقت زمانی یا اعتبار قطعی منابع، این گزارش‌ها بازتاب‌گر نوعی تحول در مشروعیت سیاسی هستند؛ تحولی که از اتکای قدرت بر نسب و سلطنت به اتکا بر آموزه‌های دینی و مشروعیت الهی تغییر جهت می‌دهد.

2 - خسرو دوم در هنر اسلامی و هنر غربی

خسرو پرویز، حتی در هنر جهان اسلام و نیز در اروپای قرون وسطی و رنسانس، جایگاه خاصی یافته است:

در طاق بستان، تصویر جاودانه‌ای از شکوه شاهنشاهی او باقی مانده است [79].

در هنر رنسانس ایتالیا، به‌ویژه در اثر معروف پیر دلا فرانچسکا، نبرد او با هرakلیوس، در قالب تاریخ صلیب حقیقی به تصویر کشیده شده است؛ اثری با لحن مسیحی‌محور که در کلیسای سن فرانچسکو در آرتزو نگاشته شده است [80].

در نقاشی‌های مینیاتور ایرانی، وقایع زندگی او، به‌ویژه عشق شیرین، ترور، شکارگاه‌ها و نبردها، موضوع الهام بوده است.

3 - خانواده، فرزندان و جانشینان

خسرو دوم از تبار پادشاه هرمز چهارم و یک بانوی ناشناس از خاندان اسپهبدان بود. این بانوی اشرافی خواهر وندویه و ویستهم، دو دایی پرنفوذ خسرو، محسوب می‌شد.

خسرو با خاندان‌های اشرافی مختلف از طریق ازدواج سیاسی پیوند برقرار کرد. مهم‌ترین اعضای خانواده او عبارت بودند از:

- همسران:

شیرین: بانوی مسیحی و محبوب خسرو، که پسری به نام مردانشاه برای او آورد. او تلاش کرد پسرش را ولیعهد کند اما موفق نشد [81].

ماریا: برخی منابع او را دختر امپراتور موریس دانسته‌اند، اما امروزه اغلب پژوهشگران معتقدند که او احتمالاً زنی یونانی دربار بوده که بعداً چنین نام‌گذاری شده است. قباد دوم، قاتل خسرو، فرزند ماریا بود [82].

گوردیا: خواهر بهرام چوبین، که پس از مرگ برادرش با خسرو ازدواج کرد. طبق روایتی، پسری به نام جوانشیر برای خسرو آورد که پیش از بوراندخت سلطنت کرده، اما در سکه‌ها شواهدی از او در دست نیست [83].

فرزندان:

مردانشاه (از شیرین)

قباد دوم (از ماریا)

بوراندخت و آنرمیدخت (دختران)

فرخزاد و شهریار (پسران)

خسرو پنجم (از همسر نامشخص)

جوانشیر (احتمالی، از گوردیا)

تقریباً همه این فرزندان به جز شهریار، در سال‌های پر آشوب پس از مرگ خسرو، برای مدتی بر تخت سلطنت نشستند؛ اما دوران کوتاه، پرتنش و گاه بی‌ثمر داشتند [84].

– خواهر و خاندان همسری:

خسرو خواهری داشت که به شهربراز، ژنرال نام‌آشنای ساسانی، همسر داده شده بود. ثمره این ازدواج پسری به نام شاپور شهروراز بود. این شاهزاده در منابع به‌نام مهران نیز شناخته می‌شود، چون از خاندان مهران بود [85].

خسرو در حافظه اسلامی و تاریخی

خسرو دوم در سنت اسلامی، به نماد شاهی مغرور و در برابر پیام الهی سرکش تبدیل شده است؛ درست همان‌طور که قیصر روم نیز در این روایات نماد دشمنی سیاسی و اعتقادی است.

اما با نگاهی جامع‌تر، تصویر خسرو دوم در منابع اسلامی، در کنار نقد سیاسی، حامل اعترافی ضمنی به شکوه شاهنشاهی او نیز هست.

از سوی دیگر، بررسی خانوادگی او نشان می‌دهد که اشراف‌سالاری بیش از اندازه گسترده و جانشینان پر شمار ولی بی‌اقتدار، زمینه را برای فروپاشی کامل ساسانیان فراهم کردند.

تحلیل همه‌جانبه خسرو دوم: قدرت، معنا و میراث

1 – چارچوب روش‌شناختی و معیارهای ارزیابی

برای سنجش کارکردهای خسرو دوم، چهار ساحتِ درهم‌تنیده ملاک قرار می‌گیرد:

سیاست و دولت‌سازی (توان ترمیم، بسیج منابع و اداره قلمرو)، راهبرد خارجی (توان بازدارندگی و توسعه نفوذ)، فرهنگ و ایدئولوژی (تولید مشروعیت و سرمایه نمادین)، و اخلاق و انسان‌مداری (مدارا، کرامت و

خردورزی در حکمرانی). این شاکله، همزمان ایران‌محور است—زیرا ایرانشهر را واحد معنا و قدرت می‌گیرد—و انسان‌محور است—زیرا کرامت گروه‌های گوناگون را در درون این ایرانشهر به رسمیت می‌شناسد [86][88].

2 - دولت‌سازی پس از بحران: بازگرداندن اقتدار و هزینه‌های آن

خسرو دوم در لحظه‌ای به قدرت بازگشت که گسست مشروعیت با شورش بهرام چوبین و سپس خیزش ویستهم، رشته‌های یکپارچگی را فرسوده بود. بازپس‌گیری تاج‌وتخت با ائتلاف خارجی (همیاری موریس) و بازترکیب نخبگان (بسیج خاندان‌های اشرافی و سپاهی) نشان داد که شاه جوان، از منطق «بقای دولت» در برابر فروپاشی آگاه است [92][95].

امتیاز: چسباندن تکه‌های دولت، بازگرداندن مدار اداری و نظامی، و بالا بردن روحیه ایران‌دوستانه در مصاف با ابرقدرت همسایه.

هزینه: وابستگی نمادین به پیمان با بیزانس، و بی‌اعتمادی رو به رشد نسبت به خاندان‌های بزرگ که با حذف و بمرگ رساندن بخشی از آنان (وندویه) و بروز شورش ویستهم، به فرسایش سرمایه اجتماعی درون ایرانشهر انجامید [95][96].

از منظر دولت‌سازی، خسرو دوم میان ضرورت تمرکز و واقعیتِ فدراتیوگونه اشرافیت ایرانی گرفتار بود؛ مدیریتی که گاه قاطعیت می‌آورد و گاه شکاف تازه می‌گشود [86][98].

3 - راهبرد خارجی بزرگ: از بازدارندگی تا فراگیری

جنگ‌های 602–628 میلادی، نقطه اوج توان تهاجمی ساسانی در متأخرترین سده باستان است. پیشروی‌های برق‌آسا تا شام و مصر، و رسیدن به کالسدون، ایران را به پهنه‌ای رساند که از هخامنشیان به یاد می‌آمد [92][96].

قوت: بهره‌گیری هوشمندانه از ژنرال‌های کارگزار (شهربراز و شاهین)، عملیات چندجبهه‌ای، و جنگ نمادها (بازگردانی مرز 591 و فراتر از آن).

ضعف ساختاری: بیش‌گستری (overstretch)، فرسایش لجستیک، و بازسازی شگفت‌آور بیزانس زیر فرمان هراکلیوس که با ائتلاف‌های تازه و ضربات عمیق در آذربادگان و نینوا، ورق را برگرداند [93][94].

درس راهبردی: پیروزی بزرگ، اگر به «تثبیت نهادی و مالی» نینجامد، به‌راحتی در برابر ضدمحله هوشمندانه و کالبد نیمه‌فدرال اشرافی داخل آسیب‌پذیر است.

4 - ایدئولوژی و فرهنگ اقتدار: فره، سکه و سنگ

خسرو دوم به‌خوبی دریافت که قدرتِ سخت بدون قدرتِ نرم پایدار نمی‌ماند. سه لایهٔ نمادین، ستون‌های مشروعیت او را می‌ساخت:

فرّه (xwarrah) و بازنمایی قدسیِ شاهی در طاق بستان—اعطای دیهیم از سوی اهورامزدا و آناهیتا—که پیوند قدرت، دین و زیبایی‌شناسی را در چشم همگان می‌نشانند [72][100].

سکه‌شناسی ایدئولوژیک: شعار GDH abzōt («شکوه شاهی را افزوده است») و احیای عنوان شاهنشاه، صورت‌بندی نوینی از «بازگشت به عظمتِ هخامنشی» بود و در سطح بین‌المللی پیام رقابت هم‌عرض با بیزانس را القا می‌کرد [74][91].

موسیقی درباری و نظام لحن‌ها با چهره‌هایی چون باربد، هنر را از سرگرمی فراتر برد و به زبان سیاستِ همبستگی بدل کرد—هویت فرهنگی مشترک، سرمایه‌ای استراتژیک برای یک امپراتوری چندقومیتی [68][69].

5 - انسان‌مداری و مدیریت تکثر: مدارا، ادغام، و مرز اخلاق

سیاست دینی خسرو دوم، در نسبت با زرتشتی‌گری رسمی، عمل‌گرایانه بود: ادغام نخبگان مسیحی (ارمنی، سریانی، نسطوری/مونوفیزیت) در ساختارهای نظامی-اداری، تضمین‌کنندهٔ انسجام مناطق مرزی و منابع انسانی کارآمد بود [88].

این مدارا، هرچند آغشته به محاسبهٔ سیاسی، از منظر اخلاق حکمرانی گامی به سوی پذیرش کرامت گروه‌های گوناگون تلقی می‌شود—با این‌همه گاه به سرکوب‌های موردی نیز انجامید، آن‌گاه که اقتدار مرکزی تهدید می‌شد [64][65].

از منظر فلسفهٔ سیاسی ایران باستان، توازن داد (dād) و فرهٔ زمانی پایدار است که «قدرتِ شاه» با «عدالت و خرد» سنجیده شود؛ وگرنه، افزایش نمادها بدون نگاه‌داشت عدالت، به فرسایش مشروعیت قدسی می‌انجامد [89][97].

6 - اخلاقِ قدرت و تراژدی فرجام

فرجام خسرو دوم—کودتا، مرگ، و سپس فروپاشی سلسله‌مراتب—بیش از هر چیز، اخلاقِ قدرت را آینه می‌کند:

بی‌اعتمادی ساختاری به نخبگان، حذفِ جانشینان بالقوه، و خشونت درون‌خاندانی، سرمایه‌ اخلاقی و سیاسی پادشاهی را کاست و راه را بر تجزیه‌ دربار گشود [95][98].

از دید یک ایران‌محور انسان‌مدار، کرامتِ قدرت در گرو کرامتِ انسان است: اگر سازوکارهای انتقالِ قدرت، مشارکتِ نخبگان، و حاکمیتِ قانون تقویت نشود، حتی بزرگترین پیروزی‌های خارجی نیز پایدار نمی‌ماند.

7 - جایگاه بین‌المللی و روایت‌های متأخر

در حافظهٔ اسلامی و اروپایی، خسرو دوم همچون ابرپادشاهِ رقیب تصویر شده است—گاه به‌مثابه «دیگریِ مقتدر» در برابر رسالتِ دینی یا امپراتوریِ مسیحی، و گاه به‌منزلهٔ نمادِ شکوه ایران در هنر و ادبیات [80][76]. این دوگانه، خود گواهی است بر اینکه ایران‌شهر ساسانی بازیگری جهانی بود و تصویرش، ذهن جهان را در دوران باستان متأخر شکل می‌داد.

8 - جمع‌بندی راهبردی: برای همبستگی امروز و فردا

خسرو دوم، با همهٔ فراز و فرودها، آموختنی‌های ماندگار برای وحدت ایرانیان در سراسر جهان دارد—هم در سطح «غرور ملی»، هم در سطح «خرد سیاسی»:

درس‌های عملی (کوتاه و کارآمد):

نهاد به‌جای فرد: پیروزی نظامی بدون نهاد سیاسی پایدار، فرجامی ناپایدار دارد.

فرهنگ به‌مثابه قدرت نرم: موسیقی، هنر، و نمادهای شاهی، ستون‌های یکپارچگی‌اند؛ آن‌ها را پیوسته بازتولید کنیم.

ادغام تکثر: جذب نخبگان اقوام و ادیان، سرمایهٔ همبستگی ملی است—با مرز روشن قانون و عدالت.

خرد راهبردی: توسعهٔ جغرافیایی باید با ظرفیت مالی—اداری هم‌سنگ باشد؛ بیش‌گستری، شکست را نزدیک می‌کند.

اخلاق اقتدار: عدالت، مدارای سنجیده و شفافیت در انتقال قدرت، فرهٔ ملی را پاس می‌دارد.

روایت ملی فراگیر: ایران‌محوریِ معاصر، با انسان‌محوریِ گره می‌خورد؛ روایتی که هم هویت می‌بخشد، هم دل‌ها را به هم نزدیک می‌کند.

پیوند دیاسپورا: شبکه جهانی ایرانیان، امروز همان کارکرد راهبردی
نخبگان مرزی دیروز را دارد—پِل نفوذ و هم‌افزایی.

توازن شرق و غرب: همان‌گونه که ساسانیان میان روم و استپ‌ها موازنه
می‌کردند، امروز نیز به سیاست خارجی متوازن نیاز است.

اقتصاد تاب‌آور: پشتوانه هر اقتدار، بودجه و دیوان است—تداوم اصلاحات
مالی عادلانه، ضرورت ملی است [86][96].

حافظه مشترک: آموزش تاریخ ساسانی با تأکید بر غرور هوشمندانه، نه
خودشیفتگی، نسل آینده را همدل و سربلند می‌سازد.

- 1 - هاوارد-جانستون، ج. (2010). شاهدان یک بحران جهانی: تاریخ‌نگاران و تاریخ‌های خاورمیانه در قرن هفتم میلادی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
- 2 - گریترکس، ج. و لیو، اس. ان. سی. (2002). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران و روم (بخش دوم، از سال 363 تا 630 میلادی). انتشارات راتلج.
- 3 - پورشریعتی، پ. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
- 4 - دیگناس، ب. و وینتر، ا. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر: همسایگان و رقیبان. انتشارات دانشگاه کمبریج.
- 5 - بویس، مری. (2001). زرتشتیان: باورها و آیین‌های دینی آنان. انتشارات راتلج.
- 6 - رپ، استیون. (2014). جهان ساسانی از نگاه گرجی. انتشارات راتلج.
- 7 - دیگناس، بئاتریس، و وینتر، انگلف. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
- 8 - پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
- 9 - گریترکس، جفری، و لیو، ساموئل ن. سی. (2002). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران (بخش دوم: سال‌های 363 تا 630 میلادی). انتشارات راتلج.
- 10 - هاوارد-جانستون، جیمز. (2010). شاهدان یک بحران جهانی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
- 11 - شهبازی، احسان شاهرخ. (1990). «بهرام چوبین»، دانشنامه ایرانیکا، جلد III، بخش 5، صفحات 514-522.
- 12 - بروکس، ادوارد ویلیام. (1905). کتاب ششم از نامه‌های برگزیده سوروس انطاکی؛ متن و ترجمه.
- 13 - داجن، مایکل اچ.، و لیو، ساموئل ن. سی. (1991). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران. انتشارات راتلج.

- 14- ویتبی، مایکل. (1988). امپراتور موریس و تاریخ‌نگار او: توفیلاکت سیموکاتا درباره جنگ‌های ایران و بالکان. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
15. گریترکس، جفری و لیو، ساموئل ن. سی. (2002). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران. انتشارات راتلج.
16. شهبازی، احسان ش. (1990). «بهرام چوبین»، دانشنامه ایرانیکا، جلد سوم.
17. بویس، مری. (2001). زرتشتیان: باورها و آیین‌های دینی آنان. انتشارات راتلج.
18. گیسلن، رژین. (2007). مهرها و شیوه‌های مهرکردن در دوره ساسانی. منتشرشده در ریس اوریانتال (Res Orientales).
19. داجن، مایکل اچ. و لیو، ساموئل ن. سی. (1991). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران. انتشارات راتلج.
20. هاوارد-جانستون، جیمز. (2010). شاهدان یک بحران جهانی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
21. ویتبی، مایکل. (1988). امپراتور موریس و تاریخ‌نگار او. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
22. دیگناس، بئاتریس و وینتر، انگلف. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
23. پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
24. بروکس، ادوارد ویلیام. (1905). کتاب ششم از نامه‌های برگزیده سوروس انطاکی.
25. کریستنسن، آرتور. (1944). ایران در دوران ساسانیان (L'Iran sous les Sassanides).
26. نونان، تامس اس. (1991). راه ابریشم: دیپلماسی و تجارت سغدیان.
27. یارشاطر، احسان (ویراستار). (1983). تاریخ کمبریج ایران، جلد 3(1). انتشارات دانشگاه کمبریج.
- 28- بویس، مری. (2001). زرتشتیان: باورها و آیین‌های دینی آنان. انتشارات راتلج.
- 29- هاوارد-جانستون، جیمز. (2010). شاهدان یک بحران جهانی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.

- 30- دیگناس، بئاتریس و وینتر، انگلف. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
- 31 - جهان ساسانی از دریچه نگاه گرجی‌ها (استیون رپ، 2014) - شاهدان یک بحران جهانی (هاوارد-جانستون، 2010)
- تاریخ ایران کمبریج، جلد 3 (1)
- 32 - پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
- 33 - بروکس، ادوارد ویلیام. (1905). کتاب ششم از نامه‌های برگزیده سوروس انطاکی.
- 34 - دینوری، ابوحنیفه. (سده ۹ میلادی). کتاب الاخبار الطوال. (ترجمه آزاد)
- 35 - کریستنس، آرتور. (1944). ایران در زمان ساسانیان (L'Iran sous les Sassanides).
- 36 - یارشاطر، احسان (ویراستار). (1983). تاریخ ایران کمبریج، جلد 3 (1). انتشارات دانشگاه کمبریج.
37. گیسلن، رژین. (2007). شواهد سکه‌شناسی از شورش‌های ساسانی.
- 38 - پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
39. یارشاطر، احسان (ویراستار). (1983). تاریخ ایران کمبریج، جلد 3 (۱). انتشارات دانشگاه کمبریج.
40. پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
41. هاوارد-جانستون، جیمز. (2010). شاهدان یک بحران جهانی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
42. گریترکس، جفری و لیو، ساموئل ن. سی. (2002). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران. انتشارات راتلج.
43. دیگناس، بئاتریس و وینتر، انگلف. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
44. داجن، مایکل اچ. و لیو، ساموئل ن. سی. (1991). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران. انتشارات راتلج.

45. کیگی، والتر ای. (2003). هرکلیوس: امپراتور بیزانس. انتشارات دانشگاه کمبریج.
46. ویتبی، مایکل. (1988). امپراتور موريس و تاريخنگار او. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
47. منگو، سیریل. (1996). بیزانس: امپراتوری روم نوین. انتشارات فونیکس پرس.
48. سبنوس (سده ۷ میلادی). تاريخ هرکلیوس. منبع ارمني.
49. گارسویان، نینا. (1997). مردم ارمنستان از روزگار باستان تا دوران معاصر.
50. سبنوس. همان منبع پیشین. منابع و مأخذ (ادامه از شماره [60]):
51. هاوارد-جانستون، جیمز. (2010). شاهدان یک بحران جهانی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
52. دیگناس، بنائریس و وینتر، انگلف. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
53. منگو، سیریل. (1996). بیزانس: امپراتوری روم نوین. انتشارات فونیکس پرس.
54. کیگی، والتر ای. (2003). هرکلیوس: امپراتور بیزانس. انتشارات دانشگاه کمبریج.
55. پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
56. بروکس، ادوارد ویلیام. (1905). کتاب ششم از نامه‌های برگزیده سوروس انطاکی.
57. یارشاطر، احسان (ویراستار). (1983). تاريخ ایران کمبریج، جلد ۳ (۱). انتشارات دانشگاه کمبریج.
58. گریترکس، جفری و لیو، ساموئل ن. سی. (2002). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران. انتشارات راتلج.
59. کریستنسن، آرتور. (1944). ایران در زمان ساسانیان (L'Iran sous les Sassanides). انتشارات ل. لرو.
60. بویس، مری. (2001). زرتشتیان: باورها و آیین‌های دینی آنان. انتشارات راتلج.

61. کرون، پاتریشیا. (2012). پیامبران بومی ایران در آغاز اسلام. انتشارات دانشگاه کمبریج.
62. گارثویت، جین رینولدز. (2005). ایرانیان. انتشارات بلکول.
63. گارسویان، نینا. (1997). مردم ارمنستان از روزگار باستان تا دوران معاصر.
64. داجن، مایکل اچ. و لیو، ساموئل ن. سی. (1991). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران. انتشارات راتلج.
65. گارسویان، نینا. (2006). بیزانس و ارمنیان: پژوهشی در روابط تاریخی.
66. سبئوس. (سده هفتم میلادی). تاریخ هرقل. تاریخ‌نامه‌ای ارمنی از قرن هفتم میلادی.
67. فرای، ریچارد نلسون. (1984). تاریخ ایران باستان. انتشارات سی.اچ. بک.
68. فرهت، هرمز. (2004). مفهوم دستگاه در موسیقی ایرانی. انتشارات دانشگاه کمبریج.
69. تفضلی، احمد. (2001). «موسیقی»، دانشنامه ایرانیکا.
70. هوف، دیتریش. (1975). «طاق بستان»، دانشنامه ایرانیکا.
71. گیرشمن، رومن. (1962). ایران: از آغاز تا فتح اسلامی. انتشارات پنگوئن.
72. هاوارد-جانستون، جیمز. (2010). شاهدان یک بحران جهانی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.
73. بلر، شِلا و بلوم، جاناتان. (1995). هنر و معماری اسلامی. انتشارات دانشگاه ییل.
74. آلرام، میثائیل. (2012). سکه‌شناسی ساسانیان. انتشارات آکادمی علوم اتریش.
75. شایگان، رحیم. (2011). اشکانیان و ساسانیان: ایدئولوژی سیاسی در ایران پساخامنه‌شی و متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
76. ابن اسحاق (سده ۸ میلادی). سیره رسول‌الله.
77. طبری، محمد بن جریر. (سده ۹ میلادی). تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری).

78. بلیوزی، حسن م. (1976). محمد و مسیر اسلام. انتشارات جورج رونالد.
79. هوف، دیتريش. (1975). «طاق بستان»، در دانشنامه ایرانیکا.
80. بلوم، جاناتان و بلر، شِلا. (1995). هنر و معماری اسلامی. انتشارات دانشگاه ییل.
81. گارسویان، نینا. (1997). مردم ارمنستان از دوران باستان تا زمانه معاصر.
82. دیگناس، بئاتریس و وینتر، انگلف. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
83. پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.
84. کریستنسن، آرتور. (1944). ایران در زمان ساسانیان (L'Iran sous les Sassanides).
85. فرای، ریچارد نلسون. (1984). تاریخ ایران باستان. انتشارات سی.اچ. بک.
86. داریایی، تورج. (2009). ایران ساسانی: ظهور و سقوط یک امپراتوری. انتشارات آی. بی. تورس.
87. رضاخانی، خسرو. (2017). بازخوانی شرق ایران در دوران ساسانی: شرق ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه ادینبرو.
88. پین، ریچارد. (2015). وضعیتی از آمیزش: مسیحیان، زرتشتیان و فرهنگ سیاسی ایرانی در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کالیفرنیا.
89. اشتاوسبرگ، میشل و ویواینا، یازدان (ویراستاران). (2015). همراه ویلی-بلکول با آیین زرتشتی. انتشارات وایلی-بلکول.
90. شهبازی، احسان ش. (2005). «خاندان ساسانی»، در دانشنامه ایرانیکا.
91. شایگان، رحیم. (2011). اشکانیان و ساسانیان: ایدئولوژی سیاسی در ایران پساخامنشی و باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.
92. گریترکس، جفری و لیو، ساموئل ن. سی. (2002). مرز شرقی روم و جنگ‌های ایران (363 تا 630 میلادی). انتشارات راتلج.

93. کیگی، والتر ای. (2003). هرکلیوس: امپراتور بیزانس. انتشارات دانشگاه کمبریج.

94. هاوارد-جانستون، جیمز. (2010). شاهدان یک بحران جهانی. انتشارات دانشگاه آکسفورد.

95. پورشریعتی، پرویز. (2008). زوال و سقوط امپراتوری ساسانی. انتشارات آی. بی. تورس.

96. دیگناس، بئاتریس و وینتر، انگلف. (2007). روم و ایران در دوران باستان متأخر. انتشارات دانشگاه کمبریج.

97. فرای، ریچارد نلسون. (1984). تاریخ ایران باستان. انتشارات سی.اچ. بک.

98. یارشاطر، احسان (ویراستار). (1983). تاریخ ایران کمبریج، جلد ۳(۱): دوره‌های سلوکی، اشکانی و ساسانی. انتشارات دانشگاه کمبریج.

99. گارثویت، جین ر. (2005). ایرانیان. انتشارات بلکول.

100. کانپا، متیو. (2018). گسترش ایرانی: دگرگونی هویت شاهی در جهان کلاسیک و آغاز اسلام. انتشارات دانشگاه کالیفرنیا.